

کارکرد اسامی نوعی غلامان و کنیزان در ساخت ایهام تناسب در

ادب پارسی

سیروس شمیسا*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

یاسر دالوند**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۲)

چکیده

صنعت ایهام و ایهام تناسب از قرن ششم به بعد در آثار ادبی نمود فراوانی پیدا کرده است. بسامد این صنعت در دیوان شاعرانی همچون خاقانی، خواجه کرمانی، سلمان ساوجی، حافظ و... به گونه ای است که می توان آن را از مختصات سبکی آن ها دانست. این شاعران ایهام پرداز از اکثر امکانات زبانی و واژگانی برای ساخت ایهام تناسب بهره برده اند. یکی از این امکانات، به کارگیری اسم هایی است که در گذشته بر غلامان و کنیزان می نهادند. در این پژوهش، در پی نشان دادن این برآمده ایم که اهل سخن چگونه این اسامی خاص را برای ایهام آوری به کار گرفته اند. بدین منظور، ابتدا ایهام های شاعران مذکور در دو دسته تقسیم بندی، و پس از آن، به بررسی اسامی نوعی غلامان و کنیزان در ساخت ایهام تناسب پرداخته شده است. در این بخش، پس از ذکر هر یک از اسامی مذکور، با آوردن شواهدی از متون فارسی، معنای آن ها تقویت، و آنگاه کارکرد آن ها در متون ادبی بررسی شده است. یادآوری می شود که برخی از این اسامی، نظیر اقبال، مثقال، سرور، دینار، سنبل، ریحان، شادکام، یاقوت، لؤلؤ، نیکبخت، هلال و... از فرهنگ های معتبر فوت شده اند. بنابراین، مقاله حاضر زمینه ای خواهد بود برای ضبط این اسامی ویژه و فرهنگ نویسان آینده باید این اسامی را در فرهنگ های خود وارد کنند و به شواهد یاد شده در این مقاله استناد جویند.

واژگان کلیدی: اسامی غلامان، ایهام تناسب، شعر فارسی.

* E-mail: sirous.shamisa@gmail.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: 70dalvand@gmail.com.

مقدمه

در این بخش، به بررسی مسئله پژوهش، هدف پژوهش و پیشینه پژوهش می‌پردازیم.

۱- مسئله پژوهش

در صدر اسلام بر برخی از غلامان و کنیزان اسامی خاصی می‌نهادند؛ مثلاً نام موالی حضرت رسول (ص) عبارت بودند از:

«مَوَالِی دوازده است نَبِی را یکی "نَبِیَه" دیگر "فَضَالَه" آنکه نه بَّیْع است نه هَبَه
تَوْبَان، رَبَاح و صَالِح و مِدْعَم، یَسَار و زَیْد بورافع و کُبَیْتَه، ضَمِیرَه، مَوَیْبَه»
(ابونصر فراهی، ۱۴۰۲ق: ۱۳۸).

حضرت علی (ع) غلام خود، ابوالشعثا مولی بن معمر، را «قنبر» نامید (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «قنبر») و خادمه حضرت فاطمه (س) «فِضَه» نام داشت (ر.ک؛ همان: ذیل «فضه»). این اسامی خاص در ادوار پسین به طور عام به گروه خاصی از غلامان و کنیزان اطلاق می‌شدند. در این ادوار، بر کنیزان از باب تحقیر غالباً اسامی فارسی می‌نهادند؛ از قبیل: فرنگیس، عجب‌نوش، فلکناز و... حال آنکه زنان آزاد، اسامی مذهبی چون فاطمه و زینب داشتند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ذیل «کنیز»). غلامان نیز دو نوع بودند: اوّل تُرک و سپیدچهره که اسامی خاصی همانند آق‌سنقر، بوقا، طغرل و... داشتند. دوم، غلامان سیاه و زشت که بر آنان نام‌هایی همچون مبارک، هندو، قراسنقر، جوهر، لالا و... می‌نهادند (ر.ک؛ همان: ذیل «غلام»). همچنین، غلامان و کنیزان را با توجه به نقش اجتماعی آنان دسته‌بندی می‌کردند و بر هر گروه نامی خاص می‌نهادند؛ نمونه را: غلامانی که پیشه «نگهبانی» داشتند، «هندو» خوانده می‌شدند (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «هندو») و به آن دسته که «پیک» بودند، «هارون» می‌گفتند:

«دانه‌زن، ساحرست و هارون، پیک بوق، کرنا و خنب، رویینه»
(فراهانی، ۱۳۱۲: ۷۴۰).

کنیزانی را که در دربار پادشاهان به پرورش شاهزادگان گماشته می‌شدند، «ریحان» می‌خواندند (ر.ک؛ بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۳۳ و ۱۴۵ و عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۳۳). با بررسی

جایگاه و وضعیت این غلامان و کنیزان می‌توان به نکات گوناگونی پی برد: اینکه چگونه آنان را خرید و فروش می‌کردند (در *قابوس‌نامه* یک باب به «خریدن برده» اختصاص یافته‌است: ر.ک؛ عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۱۱)، چگونگی نشان‌دار کردن آنان؛ برای مثال در گوش برخی «حلقه» می‌آویختند، عده‌ای «کمر غلامی» بر میان می‌بستند، گروهی «کلاهی خاص» بر سر می‌نهادند، عده‌ای «مهره بازو» و «دستینه مخصوص» داشتند، بر گروهی «داغ بندگی» می‌نهادند و... (ر.ک؛ معدن‌کن، ۱۳۷۸، ج ۳: ۵۸۰). هر یک از موارد فوق به گونه‌ای در ادب فارسی جلوه یافته‌اند. از دیگر مواردی که می‌توان در این زمینه بررسی کرد، کارکرد غلامان و کنیزان و نیز اسامی آنان در عرفان و تصوف است؛ چنان‌که در کتبی همانند *رساله قشیری* به برخی از آنان اشاره شده‌است (ر.ک؛ قشیری، ۱۳۸۸: ۵۶۷). برخی نیز از اسامی آنان تأویل‌های عارفانه به دست داده‌اند: «عرفا حذف نام یا صفت خاص فرد را به آن مانده می‌کردند که نام هر یک از غلامان و کنیزان را از آنان بازمی‌گرفتند تا نام‌های عرفی آنان را [...] بر آنان نهند تا بدین وسیله، هویت سابق را از ایشان بزایند» (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۲: ۱۳۸۶). همچنین، اسامی نوعی غلامان در ساحت هنری و بلاغی نیز جلوه‌ای خاص یافته‌اند. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های بلاغی این اسامی، کارکرد آن‌ها در ساخت ایهام تناسب است. برخی از ایهام تناسب‌های شاعران و نویسندگان بزرگی همچون خاقانی، حافظ، خواجه و... بر پایه اسامی نوعی غلامان شکل گرفته‌اند که در مقاله حاضر تلاش شده‌است تا این کارکرد خاص به طور گسترده‌ای بررسی و تشریح شود. پیش از ورود به بحث، یادآوری می‌شود که نگارندگان بر آنند که ایهام‌های این شاعران ایهام‌پرداز دو دسته‌اند:

الف) ایهام‌هایی که در روساخت ابیات وجود دارند و گاهی به گونه‌ای درهم‌تنیده‌اند که درک شعر را دشوار می‌سازند. با ذکر نمونه‌ای به تبیین این دسته از ایهام‌ها می‌پردازیم:

«مشتی را ماهی صید و کمانی زیر دست
آفت تیر از کمان تر کمان انگیخته»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۳۲).

در مصراع دوم، تیر در معنای «عطارد» به کار رفته‌است، لیکن در معنای سلاح معروف با کمان ایهام تناسب می‌سازد. توضیح آنکه ماهی (= حوت) و کمان (= قوس) خانه‌های مشتری هستند و مشتری در آنها به اوج قدرت خود می‌رسد. در برابر، «کمان» خانه وبال تیر

(= عطارد) است. در پندار شاعرانه، گویی مشتری با بهره گیری از برج کمان، قصد آسیب زدن به عطارد را دارد (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۸۹: ۵۳۹). چنان که ملاحظه می شود، شاعر «تیر» را با ایهام تناسب به کار برده است و این ایهام موجب پیچیدگی بیت شده است.

ب) دسته دیگر ایهام‌هایی است که کمتر شناخته شده‌اند و می توان آن‌ها را «ایهام‌های پنهان» خواند. این ایهام‌ها اغلب از چشم شارحان پنهان مانده است؛ برای نمونه، برخی از ایهام‌های دسته دوم ذکر می شود:

«در گِردِ رِکابِ او، همی دو در گِردِ عِنانِ او، همی چَم
تا خورشیدی پیاده بینند خورشیدِ دگر فراز ادهم»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۱۷).

در این بیت، خورشید در معنای معروف خود (= آفتاب) به کار رفته است، لیکن خورشید «گونه‌ای خاص از اسب» نیز بوده است.^۱ در *نوروزنامه*، ذیل عنوان «نام‌های اسپان به زبان پارسی»، از این گونه اسب نیز نامی آمده است: «[...] کمیت، رنج بردار بُود؛ شب‌دیز، روزی مند و مبارک بُود؛ خورشید، آهسته و خجسته بُود؛ سمند، شکبیا و کارگر بُود [...]» (خیام نیشابوری، ۱۳۸۵: ۵۴). بنابراین، خورشید در معنای یادشده با رکاب، عنان، چمیدن و ادهم ایهام تناسب می سازد. خاقانی در ابیات دیگری نیز خورشید را با ایهام تناسب به کار برده است:

«شاه فلک جنیبت، خورشید عرش هیبت بهرام گورزهره، برجیس بحر خنجر»
(همان: ۲۷۷).

«خورشید ز برق نعل رخشت، ناری است که بی دخان بینم»
(همان: ۴۰۳).

این ایهام تناسب در دیوان حافظ نیز نمود یافته است:

«شهِسوارِ من که مه آینه دار روی اوست،
تاج خورشید بلندش خاک نعلِ مرکب است»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۱۱).

«گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا،
نه سوار نیست که در دست عنانی دارد»
(همان: ۱۶۰)
(ر.ک؛ حسن زاده نیری و دالوند، ۱۳۹۴: ۳۸).

نمونه‌های زیر از این دست هستند:

«زِ اخترم نظری سعد در ره است که دوش، میان ماه و رخ یار من مقابله بود»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

اختر در معنای «ستاره» به کار رفته است، لیکن در معنای «یکی از منازل قمر» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «اختر»)، با سعد به معنای «منزل بیست و دوم قمر» (همان: ذیل سعد) ایهام تناسب از گونه دوم^۲ و با ماه ایهام تناسب می‌سازد (ر.ک؛ دالوند، ۱۳۹۴: ذیل «اختر»). این ایهام تناسب در خاقانی نیز نمود یافته است:

«هر مجلسی و شمعی، من تابشی ندارم هر منزلی و ماهی، من اختری ندارم»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۶۳).

ایهام تناسب‌هایی را که بر پایه اسامی نوعی غلامان شکل گرفته‌اند، می‌توان در دسته دوم گنجانند؛ چرا که در زیرساخت ایات نمود یافته‌اند. در ادامه، پس از بررسی هدف و پیشینه پژوهش، به شرح مبسوط این کارکرد خاص می‌پردازیم.

۲- پیشینه پژوهش

در برخی از متون کهن، می‌توان نشانه‌هایی از وضعیت اجتماعی غلامان و کنیزان یافت؛ برای نمونه، در *قابوس‌نامه* یک فصل به خرید و فروش بردگان اختصاص یافته است. در این فصل، نویسنده ویژگی‌های کلی و نقاط قوت و ضعف هر یک از بردگان را برمی‌شمرد (ر.ک؛ عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۱۱). در *فرهنگ اشارات* دکتر شمیسا، ذیل مدخل «کنیز» و «غلام» به بررسی کلی این دو قشر و برخی از اسامی نوعی آنان پرداخته شده است. در این کتاب، اطلاعات سودمندی درباره وضعیت اجتماعی غلامان و کنیزان ذکر شده است. مؤلف کتاب *نگاهی به دنیای خاقانی* نیز فصلی را به بررسی جلوه‌های گوناگون غلامان و بندگان در دیوان خاقانی اختصاص داده است (ر.ک؛ معدن‌کن، ۱۳۷۸، ج ۳: ۵۸۰-۵۸۴). در

شروح مختلفی که بر آثار پیشینیان نوشته شده نیز به مقتضای موقعیت، اشارات مختصری به اسامی غلامان شده است (ر.ک؛ حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۳۱۴۶ و همان، ج ۲: ۱۳۸۶). مؤلف کتاب *حافظ جاوید* بخشی را به نشاندار کردن غلامان و کنیزان و حلقه گوش آنان اختصاص داده است (ر.ک؛ جاوید، ۱۳۷۷: ۶۵-۷۲). همچنین، در لغت‌نامه‌هایی نظیر *غیاث اللغات*، *برهان قاطع* و *لغت‌نامه دهخدا* برخی از این اسامی ضبط شده است، لیکن تحقیقی که صرفاً به بررسی این اسامی بپردازد، تا کنون صورت نگرفته است. درباره ایهام‌های خاقانی، حافظ، سلمان ساوجی و... نیز کتب و مقالات گوناگونی به رشته تحریر درآمده است؛ نظیر:

- «ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ» از ضیاءالدین سجادی، در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۸۰.

- «ایهام یا خصیصه اصلی سبک حافظ» از منوچهر مرتضوی، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره دوم، سال یازدهم.

- «ایهام تناسب در قصاید خاقانی» از علی حیدری در مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، شماره چهارم، ۱۳۹۰.

- «ایهام در شعر حافظ» از علی حیدری در کیهان فرهنگی.

- «ایهام تناسب‌های پنهان در شعر حافظ» از محمدحسن حسن‌زاده نیری و یاسر دالوند در متن پژوهی ادبی، شماره ۶۴، ۱۳۹۴.

- «چند ایهام و اشاره دور از ذهن در شعر حافظ» از ابراهیم قیصری.

با وجود این‌ها، تاکنون پژوهشی که به کارکرد اسامی غلامان و کنیزان در ساخت ایهام تناسب در دیوان این شاعران بپردازد، شکل نگرفته است.

۳- هدف پژوهش

هدف این پژوهش در وهله اول، ثبت و ضبط اسامی نوعی غلامان و کنیزان، و در وهله بعد، نشان دادن کارکرد هنری و ادبی این اسامی در ادبیات فارسی و خصوصاً در ساخت صنعت ایهام تناسب است. جمع‌آوری این اسامی خاص در مقاله‌ای واحد، زمینه‌ای خواهد

بود برای محققانی که به بررسی غلامان و کنیزان در ساحت‌های دیگر می‌پردازند. همچنین، در خلال این مقاله می‌توان به‌طور برجسته به گوشه‌ای از سبک شاعران و نویسندگان ایهام‌پرداز پی برد.

۴- اسامی نوعی غلامان و کنیزان و ساخت ایهام‌تناسب

چنان‌که ذکر شد، در قدیم بر غلامان و کنیزان اسامی خاص می‌نهادند. شاعران و نویسندگان ایهام‌پرداز گاهی این اسامی را در ساخت ایهام‌تناسب به کار می‌گرفتند. پیش از ورود به بحث اصلی و پرداختن به این نوع کارکرد، یادآوری می‌شود که ما بر این باور نیستیم که شاعر در همه این موارد به تمام معانی و نکته‌های داده‌شده نظر داشته‌است و به عمد و با آگاهی آن‌ها را در سخن خویش فشرده‌است. غرض از آوردن این نمونه‌ها نیز آن بوده که چنین سخنانی اینگونه معانی را برمی‌تابند؛ خواه شاعر با عمد و آگاهی آن‌ها را در سخن خود آورده باشد، خواه بی‌عمد و آگاهی، و یادکرد آن‌ها دست‌کم این فایده را دارد که می‌تواند توانایی زبان را برای اینگونه ایهام‌آوری‌ها نشان دهد و دیگر سخنوران را برای به‌کارگیری آگاهانه و عمدی آن‌ها راهنما و الگو باشد (راستگو، ۱۳۷۹: ۱۲۶).

بنابراین، هدف ما نشان دادن «توانش متن» این شاعران ایهام‌پرداز برای تحلیل‌هایی از این دست است. اینک در ادامه به ذکر اسامی نوعی غلامان و کنیزان می‌پردازیم.

۴-۱) آق سنقر

«نام غلامان ترکان می‌باشد» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۱۰)، «رہیان و بندگان ترک را آق سنقر می‌نامیده‌اند» (کزازی، ۱۳۸۹: ۶۲۱):

«شاه طغان چرخ بین، با دو غلام روز و شب کاین قره سنقری کند و آن کند آق سنقری» (خاقانی، ۱۳۸۷: ۴۲۹).

«آق سنقری است روز و قراسنقری است شب بر هر دو نام بنده و مولا برافکنند»^۳ (همان، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

در این بیت، آق سنقر در معنای «باز شکاری سپید» به کار رفته‌است (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۶۸: ۴۸۰ و برزگر خالقی، ۱۳۸۷: ۵۸۹)^۴، لیکن در معنای یادشده با قراسنقر (از اسامی

نوعی غلامان؛ ر.ک؛ ذیل قراسنقر) ایهام تناسب از گونه دوم، و با بنده و مولا ایهام تناسب می‌سازد.

۲-۴) آلتون

«نامی از نام‌های اماء و کنیزان ترک» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آلتون):

«اوست طغان‌شاه من، مادرم آلتون او من به رضای تمام، سنقر دگان او»^۵
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۰۲).

«چه خیزد آخر از قومی که هستند، غلام آلتی، مولای آلتون»
(انوری، ۱۳۷۶: ۳۰۲).

آلتون در معنای «زر سرخ» به کار رفته است (ر.ک؛ شهیدی، ۱۳۶۴: ۴۷۱)، لیکن در معنای یادشده با غلام و مولا (= بنده) ایهام تناسب می‌سازد.

۳-۴) ارسلان

«به معنی بنده و غلام» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۳۵). از اسامی نوعی غلامان:

«ای خواجه ارسلان و آغوش^۶ فرمانده خود مکن فراموش»
(سعدی شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

- «چندتن از غلامان سرایی امیر محمود چون قای اغلن و "ارسلان"^۷ و حاجب چابک - که پس از آن از امیرمسعود - رضی الله عنه - حاجبی یافتند و امیربچه که سرغوغای غلامان سرای بود و چند تن از سرهنگان و سروتاقان^۸ در نهان تقرّب کردند و بندگی نمودندی» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۵۹).

«عقل را در بند گیش افسرخدایی داده ام ایتکینی بُرده^۹ و الب ارسلان آورده ام»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۵).

در این بیت، الب ارسلان نام پادشاه معروف و توانمند است، لیکن ارسلان در معنای یادشده با بندگی و ایتکین به معنی «بنده و چاکر» (کزازی، ۱۳۸۹: ۳۷۷) ایهام تناسب می‌سازد.

۴-۴) اقبال

به قرینه شواهد زیر از اسامی نوعی غلامان بوده است^{۱۰}:

- «روشنان سپهر آنگون و لعبتان چرخ بوقلمون سعود برافروختند و نحوس دیده به خواب بی خبری دوختند. سُروَر به خادمی حجله همایون شادمان شد و اقبال به ملازمت آستان سپهرجنان عنبرتراب مشرف گشت» (یوسف اهل، ۲۵۳۶، ج ۱: ۵۰۵، به نقل از: بهرام پور عمران، ۱۳۹۳: ۷۷-۱۱۰).

- «آفتاب نشاط به درجه ارتفاع یافت... و اقبال زبان به تهنیت گشاد:

که ایزد مرا بخت بیدار داد سرانجام این کار فرخنده باد

سُروَر به خادمی حجله همایون شادمان شد و اقبال به ملازمت آستان سپهرجناب مشرف گشت» (منشی، ۲۵۳۶: ۱۱۰؛ به نقل از: بهرام پور عمران، ۱۳۹۳: ۷۷-۱۱۰).

«با این همه غم دل، گر می کنی قبولم، اقبال، هندوی من، شادی، غلام باشد»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۳۰۹).

«با غلامان درت اقبال و شادی خواجه تاش خواجه تاشان قدیمی بنده این خاندان»
(همان: ۱۶۴).

«ای مایه شادی درآ، روزی به اقبال از درم
باشد کزین غم ها فرج، یابم به بخت مقبلت»
(همان: ۲۸۹).

«من آن نیم که ز دینار باشدم شادی اگرچه بنده به اقبال می شود مقبل»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

در این عبارات، «اقبال» در معنای «بخت و سعادت» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با «سُروَر»، «خادم»، «همایون»، «عنبر»، «فرخنده»، «هندو»، «شادی»، «فرج»، «مقبل» و «دینار» (= همگی از اسامی نوعی غلامان و کنیزان) و «غلام» ایهام تناسب می سازد.

۵-۴) بنفشه

از اسامی نوعی غلامان و کنیزان در قدیم^{۱۱}:

«رازی و گیلانی و [قزوینی‌ای]^{۱۲} با هم به حج رفتند. قزوینی مفلس بود و رازی و گیلانی توانگر بودند. رازی چون دست در حلقه کعبه زد، گفت: خدایا به شکرانه آن که مرا اینجا آوردی، بلیان^{۱۳} و "بنفشه" را از مال خود آزاد کردم» (عبید زاکانی، ۱۳۹۱: ۴۳۹) (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷).

«ز بنفشه تاب دارم که ز زلف او زند دم تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۵۵).

«پیش لب تو حلقه به گوشم بنفشه وار لبها بنفشه رنگ ز تب های بی قرار» (خاقانی، ۱۳۸۷: ۹۰۹).

«زلف تو بنفشه را غلامی فرمود زین روی، بنفشه حلقه در گوش نمود در باغ، بنفشه را شرف ز آن افزود، کو حلقه به گوش زلف تو خواهد بود» (همان: ۱۲۹۴).

«برگ بنفشه کز چمن آید نسیم او، تابی است از دو سنبل عنبرفشان ما» (خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۲).

بنفشه در معنای گل معروف به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با سیاه کم بها (= غلام سیاه بی ارزش) و حلقه در گوش و غلامی و نسیم (از اسامی غلامان) و سنبل (از اسامی غلامان و کنیزان) و عنبر (از اسامی غلامان) ایهام تناسب می سازد.

۶-۴) بهروز

از اسامی نوعی غلامان در گذشته^{۱۴}:

«قیصر از روم و نجاشی از حبش بر درش، بهروز و لالا دیده ایم» (خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۸).

«غبار راه طلب کیمیای بهروزیست غلام دولت آن خاک عنبرین بویم» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۰۰).

بهریزی در معنای «سعادت‌مندی» به کار رفته‌است، لیکن بهروز (منتزع از بهروزی) در معنای یادشده با غلام و عنبر (از اسامی غلامان: ر.ک؛ ذیل عنبر) ایهام‌تناسب می‌سازد.

۷-۴) پروین

«از اسماء نوعی کنیزان و غلامان» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲):

«چو مه در خانه پروینیت باید چو زهره در دبر چینیت باید»
(نظامی گنجوی، ۱۳۹۲: ۳۶۰).

«وفاداری و حق‌گویی، نه کار هرکسی باشد
غلام آصف ثانی، جلال‌الحق والدینم
رموز مستی و رندی، ز من بشنونه از واعظ
که با جام و قدح هر دم، ندیم ماه و پروینم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۸۸).

«کنیزان چو پروین به پیرامنش ز تارک درآموده تا دامنش»
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۵: ۸۹۰).

پروین در معنای «ثریا» به کار رفته‌است، اما در معنای یادشده، با «غلام» و «ندیم» و «کنیزان» ایهام‌تناسب می‌سازد.

۸-۴) جوهر

«از اسماء نوعی غلامان» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۱۵ و شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲):

«روز و شب را که به اصل از حبش و روم آرند
پیش خاتون عرب، جوهر و لالا بینند»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۲۰۵).

«روز، جوهر نام و شب، عنبر لقب پیش صُفّه‌اش، خادم آسا دیده‌ام»
(همان: ۳۴۸).

«دگر خادم که جوهر اسم دارد ز خردی نه عرض نه جسم دارد»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، الف: ۵۰).

«ای خدا نقصان مده در جوهر ایمان من گر بجز تو در دو عالم بنده پرور گویمی»
(همان، ۱۳۴۵: ۸۳۸).

«ای معرّاً اصل عالی جوهرت از حرص و آز
وی مبرّاً ذات میمون اخترت از زرق و ریو»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۹۶).

جوهر در معنای «اصل و ذات» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با بنده و میمون (از اسماء نوعی غلامان: ر.ک؛ ذیل میمون) ایهام تناسب می سازد.

۹-۴) دلشاد

«از اسماء نوعی غلامان و کنیزان» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲):

«وَز آن سو آفتاب بت پرستان نشسته گردد او ده نارپرستان
فرنگیس و سهیل سروبالا عجب نوش و فلکناز و همیلا
همایون و سمن ترک و پریزاد ختن خاتون و گوهرملک و دلشاد^{۱۵}»
(نظامی گنجوی، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

«فاش می گویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۶۳).

«دلشاد باد آن که جهان در امان اوست گردون پیر، بنده بخت جوان اوست»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۵۷).

«زردی زر شادی دل هاست، من دلشاد از آنک،

سگّه رخ را، زرِ شادی رِسان آورده‌ام»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۱).

در این ابیات، دلشاد در معنای مسرور و خرم به کار رفته‌است، لیکن در معنای یادشده با بنده و شادی (ر.ک؛ ذیل شادی) و دلشاد (ر.ک؛ ذیل دلشاد)، ایهام تناسب و با آزاد، ایهام تضاد می‌سازد.

۴-۱۰ دینار

به قرینه شواهد زیر از اسامی نوعی غلامان و کنیزان بوده است:^{۱۶}

«در شبستان تو مه و خورشید،
مقبلی می‌کنند و دیناری»
(رامی، ۱۳۸۵: ۶).

«زر غلام حلقه در گوش غلامان تو شد
زان جهان نامش گهی دینار و گه مثقال کرد»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۴۲).

«من آن نیم که ز دینار باشدم شادی
اگرچه بنده به اقبال می‌شود مقبل»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۷۶).

«شادی از دینار باشد نیک بختان را ولیک،
کاش بودی شادی، آر دینار نبود، گو مباش»
(همان: ۲۴۹).

«گرچه دینار نیک بختان راست
بنده شادیند صد دینار»
(همان: ۲۶۳).

در این ابیات، «دینار» در معنای معروف خود (مسکوک زر) به کار رفته‌است، لیکن در معنای یادشده با غلام، حلقه در گوش، مثقال، شادی، اقبال، مقبل و نیک بخت (= همگی از اسامی غلامان) ایهام تناسب می‌سازد.

۱۱-۴) ریحان

به قرینه شواهد زیر از اسامی نوعی غلامان و کنیزان بوده است^{۱۷}:

«و در آن روزگار ایشان را در نشستن بر آن جمله دیدم که ریحان خادم گماشته امیر محمود بر سر ایشان بود و امیرمسعود را بیاوردی و نخست در صدر بنشاندی...» (بیهقی، ۱۳۷۵: ۱۳۳)؛ «و از بیداری و حزم و احتیاط این پادشاه محترم - رضی الله عنه - یکی آن است که به روزگار جوانی که به هرات می بود و پنهان از پدر شراب می خورد، پوشیده از ریحان خادم فرود سرای خلوت ها می کرد و مطربان می داشت...» (همان: ۱۴۵)؛ «پس حاجب بامنظر و ریحان خادم پیش امیر شدند» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

«بی رایحه زلف تو در فصل بهاران، از باد هوا خادم ریحان نتوان بود»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۲۴).

«مرجان، کهنه بنده یاقوت و لؤلؤش سنبل، کمینه خادم ریحان و عنبرش»
(همان: ۲۹۰).

«ای خادم یاقوت لب لعل تو، لؤلؤ وی هندوی ریحان^{۱۸} خط سبز تو، سنبل»
(همان: ۳۲۰).

در این ابیات، ریحان در معنای «گیاه خوشبو» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با خادم، کهنه بنده، یاقوت (ر.ک؛ ذیل یاقوت)، لؤلؤ (ر.ک؛ ذیل لؤلؤ)، سنبل، کمینه خادم، عنبر و هندو ایهام تناسب می سازد.

۱۲-۴) زهره

«از اسماء نوعی کنیزان» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲):

«ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت: غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۷۳).

«ای پیش تو مهر و ماه و تیر و بهرام برجیس و زحل، زهره، حمل، ثور غلام»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۳۰۹).

در این ابیات، زهره در معنای ستاره معروف به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با غلام ایهام تناسب می سازد.^{۱۹}

۱۳-۴) سُروَر

از اسامی نوعی غلامان و کنیزان (نیز، ر.ک؛ ذیل اقبال):^{۲۰}

«کمینه خادمه بز مگاه ماست نشاط کهنه خادم خلوت سرای ماست سُروَر»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۳۵).

«موسم عشرت و شادی و نشاط است امروز
منزل راحت و ریحان و سُروَر است اینجا»
(همان: ۹).

سُروَر در معنای شادمانی و عشرت به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با کمینه خادم و نشاط (از اسامی غلامان و کنیزان)، شادی و ریحان ایهام تناسب می سازد.

۱۴-۴) سنبل

از اسامی نوعی غلامان:^{۲۱}

«غلامی داشت، "سنبل" نام او بود که چون "سوسن" به پیش ما هرو بود^{۲۲}
(تسکین شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۷۳).

«هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده ایم هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده ایم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۹۲).

«دلبرِ سنبلِ هندوی تو در تاب چراست؟
زین صفت نرگس سیراب تو بی خواب چراست؟»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۵۷).

«کند به سنبل گردن کشت زمانه خطاب که خادمی تو در شأن عنبر آمده است»
(همان: ۶۵).

«مرجان، کهینه بنده یاقوت و لؤلؤش سنبل، کمینه خادم ریحان و عنبرش»
(همان: ۲۹۰).

در این ابیات، سنبل در معنای گل معروف (استعاره از زلف) به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با هندو، خادم، عنبر، کهینه بنده، یاقوت، لؤلؤ، کمینه خادم و ریحان ایهام تناسب می سازد.

۱۵-۴) سوسن

«از اسماء نوعی غلامان و کنیزان» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۱) (برای دیدن نمونه شعری، ر.ک؛ ذیل سنبل).

«به بندگی قدش سرو معترف گشتی گرش چو سوسن آزاده ده زبان بودی»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۳۷).

«بسان سوسن اگر بنده را کنی آزاد، به صد زبان کنم از بندگی آزادی»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۸۱).

«حدیث سوسن و گل با من شکسته مگوی
که بنده با گل رویش چو سوسن است آزاد»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

سوسن در معنای گل معروف به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با بندگی و بنده ایهام تناسب، و با آزاد ایهام تضاد می سازد.

۱۶-۴) شادکام

از اسامی نوعی غلامان^{۲۳}:

«هندوم زان شادکامم، بنده ام زان مقبلم مقبلی و شادکامی بین کزو چون یافتم»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۹۸).

«چون به سلطانی رسیدی ای غلام چيست چندین گریه؟ بنشین شاد کام»
(همان، ۱۳۸۶، ب: ۱۷۲).

در این ابیات، شاد کام در معنای «کامروا و خوشحال» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با غلام ایهام تناسب می سازد.

۱۷-۴) شادی

«نام غلامی بوده حرام خوار» (تبریزی، ۱۳۳۱، ج ۲: ۱۲۲۴)؛ «از اسامی نوعی غلامان در قدیم» (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۳۱۴۶).

«کس نیست تا که کوزه آبی دهد مرا شادی گرو، ملیح گرو، زیر کا گرو»
(امیرحسن دهلوی، به نقل از؛ همان، ج ۱: ۵۵).

- «دزدی در خانه ابوبکر ربانی رفت. او بیدار بود. خویش را پیش در کشید. دزد در پس خانه بماند، راه بیرون رفتن نداشت. ابوبکر بانگ زد که: هی «شادی»! دزد ناچار جواب داد. گفت: بیا پیم بمال. دزد پایش بمالید...» (عبید زاکانی، ۱۳۹۱: ۴۳۶).

«شادی آن هندوی میمون که او می تواند گشت هم زانوی تو»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۶۲).

«حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدایی»
(حافظ شیرازی، ۱۳۷۸: ۳۷۱).

«زردی زر شادی دل هاست، من دلشاد از آنک،
سگه رخ را زر شادی رسان آورده ام»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۱).

شادی در معنای خوشحالی و مسرت به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با هندو، میمون، مبارک (ر.ک؛ ذیل مبارک) و دلشاد ایهام تناسب می سازد.

۱۸-۴) عنبر

«غلامان و خادمان سیاه را در قدیم به مناسبت رنگ آن‌ها غالباً عنبر نام می‌نهادند»
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل عنبر).

«روز، جوهر نام و شب، عنبر لقب پیشِ صُفَّه‌اش، خادم آسا دیده‌ایم»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۸).

«دگر خادم که "عنبر" گویی او را خوشت ناید ز ناخوش بویی او را»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، الف: ۱۷۹).

«عنبر شب تا کند او را به لالایی قبول
عرض کردی خویشان را هر زمان در زیوری»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۹۴)

«هر زمان سنبل هندوی تو در تاب شود که خرد نسبتم از بهر چه با عنبر کرد؟»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

«غبار راه طلب کیمیای بهروز است غلام دولت آن خاک عنبرین بویم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۰۰).

در این ابیات، «عنبر» در معنای «ماده خوشبو» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با لالا (از اسامی غلامان)، سنبل، هندو، بنده، بهروز و غلام ایهام تناسب می‌سازد.

۱۹-۴) فَرَج

از اسامی نوعی غلامان^{۲۴}:

«از "ها"ی مشقّ هـ وایش دو حلقه کنم به خاک پایش،
در گوش کشم که من غلامم نوهندوکی فلان به نامم
تا بر من ازین غلامی ایام یا "فرخ" یا "فرج" نهاد نام»
(خاقانی، ۱۳۸۶: ۳۴۱).

«ور کنی هندوی کیوان را به دربانی قبول مقبل جاوید گردد، زین فرج شادی کند»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۵۱).

«ای مایه شادی در آ روزی به اقبال از درم باشد کزین غم‌ها فرج یابم به بخت مقبلت»
(همان: ۲۸۹).

«فرج» در معنای «گشایش» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با هندو، مقبل، شادی و اقبال ایهام تناسب می‌سازد.

۴-۲۰) فرخ

از اسماء نوعی غلامان (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۹۱۳) (برای مشاهده نمونه شعری، ر.ک؛ ذیل فرج):

«بجز هندوی زلفش هیچ کس نیست که برخوردار شد از روی فرخ
سیاهی نیکبخت است آن که دایم بود همراز و هم‌زانوی فرخ
غلام همّت آنم که باشد چو حافظ بنده و هندوی فرخ»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

«شگر، غلام پاسخش؛ میمون، جمال فرخش
روز غریبان بی‌رخش، همچون شب تار آمده»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۷۳).

«فرخ» در معنای یادشده با هندو، سیاه، نیکبخت (از اسامی نوعی غلامان)، غلام، بنده و میمون ایهام تناسب می‌سازد.

۴-۲۱) فیروز

از اسامی نوعی کنیزان:

- «و استاد ابوعلی را کنیزی بود نام وی فیروز و دوست داشتی او را به حکم آنکِ خدمت او بسیار کرده بود» (قشیری، ۱۳۸۸: ۵۶۷).

«به یمن طالع فیروز و بخت فرخ فال همای دولت و اقبال می گشاید بال»
(عبید زاکانی، ۱۳۹۱: ۱۸۴).

«فیروز» در معنای یادشده با فرخ و اقبال ایهام تناسب از گونه دوم می سازد.

۴-۲۲) قراسنقر

«نام غلامان ترک می باشد» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۶۶۵)؛ «غلامان ترک (آنندراج)»
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قراسنقر).

«شاه طغان چرخ بین، با دو غلام روز و شب
کاین قره سنقری کند و آن کند آق سنقری»
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۴۲۹).

«آق سنقری است روز و قراسنقری است شب
بر هر دو نام بنده و مولا برافکنند»
(همان: ۱۳۷).

در این بیت، آق سنقر در معنای باز شکاری سپید و قراسنقر در معنای باز شکاری سیاه به کار رفته است^{۲۵}، لیکن قراسنقر در معنای یادشده با بنده و مولا ایهام تناسب می سازد. یادآوری می شود که «سنقر» نیز از اسامی نوعی غلامان بوده است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل سنقر):

«اوست طغانشاه من، مادرم آلتون او من به رضای تمام، سنقر دگان او»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۰۲).

«بودم، ز طبع، سُنْقَرِ^{۲۶} حلقه به گوشِ او اکنون ز شکر گوشِ مرا گوشوار کرد»
(همان: ۱۲۵).

- «...گیلانی چون حلقه بگرفت، گفت: بدین شکرانه "مبارک" و "سُنْقَر" را آزاد کردم. قزوینی چون حلقه بگرفت، گفت: خدایا تو می دانی که من نه بلیان دارم و نه سُنْقَر و نه بنفشه و نه مبارک». بدین شکرانه مادرِ فاطمه را از خود به سه طلاق آزاد کردم» (عبید زاکانی، ۱۳۹۱: ۴۴۰).

لذا در بیت خاقانی، سنقر (منتزع از آق سنقر و قراسنقر) در این معنی با بنده و مولا ایهام تناسب می سازد.

۲۳-۴) کافور

از اسامی نوعی غلامان^{۲۷}:

«بر آن کافی نباشد اعتمادی بسی باشد سیه را نام "کافور"
(ابوالفرج رونی، ۱۳۰۴: ۵۷).

«یکی خادم که "کافور"ش بُود نام سیه ترزو نیفتد زاغ در دام»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، الف: ۱۷۹).

«مراسیران را لقب کردند شاه عکس، چون "کافور" نام آن سیاه»
(مولوی، ۱۳۸۵: ۵۸۶).

«بنده، یاقوتِ تو را از بن دندان، لؤلؤ در خط از سنبلِ مشکینِ سیاهت، "کافور"
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

«سیاهی از حبش کافور می برد شد اندر نیمه ره کافوردان خرد»
(نظامی گنجوی، ۱۳۸۵: ۳۲۳).

«اگر در مطبخت نامست "عنبر" شوی در آسیا "کافورپیکر"
(همان: ۳۰۹).

کافور در معنای «ماده سفیدرنگ و خوشبو» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با بنده، یاقوت (ر.ک؛ ذیل یاقوت)، لؤلؤ (ر.ک؛ ذیل لؤلؤ)، سنبل، سیاه و عنبر ایهام تناسب می سازد.

۴-۲۴) لؤلؤ

از اسامی نوعی غلامان^{۲۸}:

«بنده یاقوت تو را از بن دندان، لؤلؤ در خط از سنبل مشکین سیاهت، کافور»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

«گشته هندوی خال تو مشک ختن گشته لالای لفظِ تو لؤلوی تر»
(همان: ۲۳۲).

«مرجان، کهنه بنده یاقوت و لؤلوش سنبل، کمینه خادم ریحان و عنبرش»
(همان: ۲۹۰).

«مرجان تو پرده دار لؤلؤ ریحان تو خادم گلستان»
(همان: ۳۳۱).

«لؤلؤ» در معنای مروارید به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با بنده، یاقوت، سنبل، سیاه، کافور، هندو، لالا، کهنه بنده، کمینه خادم، عنبر، پرده دار و ریحان ایهام تناسب می سازد.

۴-۲۵) لالا

«غلام و بنده و خادم و خدمتکار:

شاه انجم خادم لالای اوست خدمت لالاش از آن خواهم گزید»
(خاقانی؛ به نقل از: دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل لالا).

«هر شب برای طرف کمرهای خادمانش در یای چرخ، لؤلؤء لالا برافکند»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

«شاه! منم آن بحر معانی که به مدحت شد حلقه به گوش سخنم، لؤلؤ لالا»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۶).

در این ابیات، «لالا» در معنای درخشان به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با خادمان و حلقه در گوش ایهام تناسب می سازد.

۲۶۴) مبارک

«نامی است که بیشتر بندگان را می نامند (ناظم الاطباء)؛ نامی است از نام های مردان، مخصوصاً غلامان زرخرید، خاصه سیاهان (یادداشت به خط مرحوم دهخدا)» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مبارک).

«تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق، هر دم از نو غمی آید به مبارک بادم»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۶۳).

«سر خدمت تو دارم، بخرم به لطف و مفروش
که چو بنده کمتر افتد، به مبارکی غلامی»
(همان: ۳۵۴).

«حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدایی»
(همان: ۳۴۱).

«مبارک» در معنای معروف خود به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با حلقه به گوش، غلام و شادی ایهام تناسب می سازد. «شاعران از بسی پیش از حافظ با نام «مبارک» ایهام میان شادباش و نام غلام ساخته اند...»

مولانا:

آخر هر گریه آخر خنده‌ای است مرد آخرین مبارک‌بنده‌ای است

سیف فرغانی:

چون غلام عشق گشتی و شد آزاد از دو کون
بس مبارک‌بنده‌ای در خدمت میمون خویش»
(حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۳۱۴۶).

۲۷-۴) مثقال

به قرینه ابیات زیر از اسامی نوعی غلامان (ر.ک؛ معدن‌کن، ۱۳۷۸، ج ۳: ۵۸۴)^{۲۹}:
«کمترین هندوی او خاقانی است گر پذیرد، نام مثقالش کنم»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۹۶۳).

«زر غلام حلقه درگوش غلامان تو شد
زان جهان نامش گهی دینار و گه مثقال کرد»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۴۲).

«مثقال» در معنای «سنگ زر و آن یک درم و سه ربع» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مثقال)
به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با غلام، حلقه درگوش و دینار ایهام تناسب
می‌سازد.

۲۸-۴) مُقبِل

«نامی از نام‌های غلامان سیاه (یادداشت به خط مرحوم دهخدا):

زحل آن روز شود مقبل‌نام کش کنی هندوکک خویش خطاب»
(کمال‌الدین اسماعیل)» (دهخدا، ۱۳۷۷:
ذیل مقبل).

«مزن زِ چون و چرا دم که بنده مقبل،

قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۴۰).

«خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت:
ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبل»
(همان: ۲۵۶).

«هندوی خود گیردم گردون اگر من خویش را،
یک نفس مقبل شدم، یک لحظه میمون یافتم»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۹۸).

«تا نگردي هندوی زلفش به جان نه مبارک باشی و نه مقبلی»
(همان: ۴۷۲).

«مقبل آن است که در چشم تو آید امروز
به جز از هندوی چشم تو کسی مقبل نیست»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۲۸۰).

«هندوی خال مبارک به گلستان رخت گشت مقبول که او هست سیاهی مقبل»
(ناصر بخارایی، ۱۳۵۳: ۳۲۲).

«مقبل» در معنای «سعادت‌مند» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با بنده، هندو، میمون، مبارک و سیاه ابهام تناسب می‌سازد.

۲۹-۴) میمون

«غلام و بنده (ناظم‌الاطباء)؛ نامی بندگان و غلامان ترک را» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل میمون):
«چون غلام عشق گشتی و شد آزاد از دو گون
بس مبارک بنده‌ای در خدمت میمون خویش»
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۳۸۶).

«هندوی خود گیردم گردون اگر من خویش را،
یک نَفَسِ مَقْبِلِ شدم، یک لحظه میمون یافتم»
(عطار نیشابوری، ۱۳۸۹: ۲۹۸).

«خال زنگیت سیاهی است به غایت مقبل زلف هندوت بلالی است به غایت میمون»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۴۰۲).

در این ابیات، میمون در معنای «خجسته و مبارک» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با غلام، مبارک، بنده، هندو، مقبل، سیاه، همایون (از اسامی نوعی غلامان و کنیزان) و جوهر ایهام تناسب، و با آزاد ایهام تضاد می سازد.

۳۰-۴ نسیم

«از اسامی نوعی غلامان در قدیم»^{۳۰} (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۴: ۳۱۴۶):

«برگ بنفشه کز چمن آید نسیم او تابی است از دو سنبل عنبرفشان ما»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۲۲).

«گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید، که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

«ای نسیم سحری بندگی من برسان که فراموش مکن وقت دعای سحرم»
(همان: ۲۷۰).

«نسیم» در معنای «باد» به کار رفته است، لیکن در معنای مذکور با بنفشه، سنبل، عنبر، خدمت کردن و بندگی ایهام تناسب می سازد.

۳۱-۴ نیکبخت

از اسامی نوعی غلامان (ر.ک؛ خاقانی، ۱۳۸۶: ۵۵۴):^{۳۱}

«سیاهی نیکبخت است آن که دایم بُود همراز و هم‌زانوی فرّخ»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۴۶).

«از پریشانی چو مویت در قفا افتاده‌ام
نیکبخت آن زلفِ هندویت که هم‌زانوی توست»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۷۳).

«چه نیکبخت سیاه است خال هندویت که نیک، پی به لبِ آب زندگانی برد»
(همان: ۱۵۲).

«چه نیکبخت کسی کو غلام روی تو شد
مبارک آن که دهد دل به طلعت میمون»
(همان: ۴۰۲).

«هندوانت نیک‌بختان را کشیده در کمند و آهوانت شیرگیران را شکار انداخته»
(همان: ۴۲۴).

«نیکبخت» در این ابیات، در معنای «سعادت‌مند و خوشبخت» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با سیاه، فرّخ، هند، غلام، مبارک و میمون ایهام تناسب می‌سازد.

۳۲-۴) هارون

از اسامی نوعی غلامان:

«چرخ، هارونِ کمردارش و چون هارونان،
زانجمن زنگله‌ها در کمر آمیخته‌اند»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۱۵۵).

«هارونِ تو ماه، و ز ثریّاش، شش زنگله، بر میان بینم»
(همان: ۴۰۳).

«فلک، به پیش رکابِ وزیرِ هارونِ رای،
نطاقِ بسته به هارونی آید، اینت عَجاب!»
(همان: ۷۴).

در این بیت، «هارون» اول در معنای یادشده با نطاقِ بسته ایهام تناسب می‌سازد.

۳۳-۴) همایون

از اسماء نوعی غلامان و کنیزان (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲):

«وَز آن سو آفتاب بت پرستان، نشسته گِرد او دَه نارپستان...
همایون و سمن ترک و پریزاد ختن خاتون و گوهرملک و دلشاد»
(نظامی گنجوی، ۱۳۹۲: ۱۳۲).

«این وصلتِ مبارک، وین مجلسِ همایون بر پادشاه عالم فرخنده باد و میمون»
(سلمان ساوجی، ۱۳۹۸: ۱۷۰).

«همایون مقدم این ماه میمون فال فرخ پی مبارک باد بر سلطان معزالدین والدین»
(همان: ۱۸).

«رویش طغرای سعد، رایش خضرای فتح اینت مبارک همای، آنت همایون فلک»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۷۴۲).

«همایون» در این ابیات، در معنای «خجسته» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با مبارک، فرخنده، میمون و فرخ ایهام تناسب از گونه دوم می‌سازد.

۳۴-۴) هلال

از اسامی نوعی غلامان^{۳۲}:

«هندوی اوست مه سر هر مه، از آن جهان،
می گویدش مبارک و می خواندش هلال»
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

«تا شود حلقه به گوشان تو را حلقه به گوش،
زهره آویخته از حلقه زرین هلال»
(همان: ۵۱۰).

«زهی ز باده لعلت در آتش، آب زلال
یکی ز حلقه به گوشان حاجب تو، هلال»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۷: ۵۹۰).

«تا آسمان ز حلقه به گوشان ما شود، کو عشوهای ز ابروی همچون هلال تو»
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۶۳).

«هلال» در معنای «ماه نو» به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با هندو، مبارک، حلقه به گوش و زهره ایهام تناسب می سازد.

۳۵-۴ هندو

«به غلامان سیاه اطلاق شده است و در مقابل ترک، رومی و بابلی به کار رفته است»
(دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل هندو):

«نایب تنگری تویی، کرده، به تیغ هندوی،
سُنقر کفرپیشه را، سَن سَن گوی تنگری»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۵۹۳).

در این بیت، «هندوی» منسوب به هند، و صفت «تیغ» است، لیکن در معنای یادشده با سُنقر^{۳۳} (از اسامی نوعی غلامان: ر.ک؛ ذیل قراسنقر) ایهام تناسب از گونه دوم می سازد.

۳۶۴) یاقوت

«غلام معتمم بالله» (رامپوری، ۱۳۶۳: ۹۸۳)؛ از اسامی نوعی غلامان:

«عَنْبِرٍ زَلْفٍ تَوْبَرٍ كَافُورٍ مِی بِنْدَدِ نِقَابٍ سَنْبِلٍ خَطِّ تَوْبَرٍ یَاقُوتٍ^{۳۴} مِی آردِ بَرَاتٍ»
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۹: ۳۳).

«هندویی را باغبان سوی گلستان می فرستد یا به یاقوتِ تو سنبِلِ خطِ ریحان می فرستد»
(همان: ۲۴۸).

«لؤلؤتِ عقد بسته با یاقوتِ عنبرتِ تکیه کرده بر کافور»
(همان: ۲۳۲).

«عنبرش خادم آن سنبِلِ هندوی دراز لؤلؤاش بنده آن حقه یاقوتِ خموش»
(همان: ۲۵۷).

«یاقوت» در معنای سنگ قیمتی معروف به کار رفته است، لیکن در معنای یادشده با عنبر، کافور، سنبِل، هندو، ریحان، لؤلؤ، بنده، سیاه و خادم ایهام تناسب می سازد.

نتیجه گیری

ایهام های شاعران ایهام پردازی همچون خاقانی، سلمان، خواجو، حافظ را به دو دسته می توان تقسیم کرد: ۱- ایهام هایی که در روساخت ابیات وجود دارند و گاهی به گونه ای درهم تنیده اند که درک شعر آن ها را دشوار می سازند. ۲- ایهام هایی که در معنای پنهان و هنری متن وجود دارند و نگارندگان آن ها را «ایهام های پنهان» می نامند. این ایهام ها اغلب از چشم شارحان پنهان مانده است. با بررسی این دو دسته ایهام در شعر این شاعران، متوجه می شویم که آن ها از اکثر امکانات زبانی و واژگانی برای ساخت ایهام تناسب بهره برده اند. یکی از این امکانات، به کارگیری ایهامی اسامی است که در گذشته بر غلامان و کنیزان می نهادند. این گونه ایهام تناسب ها را که در معنای پنهان و هنری ابیات نمود یافته اند، می توان در دسته دوم گنجانند. پس از بررسی دیوان های مذکور، در مقاله حاضر، سی و شش (۳۶) نام کنیز و غلام که از آن ها در ساخت ایهام تناسب استفاده شده، احصا گردیده است.

این نام‌ها عبارتند از: آق سنقر، آلتون، ارسلان، اقبال، بنفشه، بهروز، پروین، جوهر، دلشاد، دینار، ریحان، زهره، سُرور، سنبل، سوسن، شادکام، شادی، عنبر، فَرَج، فَرخ، فیروز، قراسنقر، کافور، لؤلؤ، لالا، مبارک، مثقال، مقبل، میمون، نسیم، نیکبخت، هارون، همایون، هلال، هندو و یاقوت. برخی از این اسامی، نظیر مقبل، مبارک و میمون کارکرد بیشتر، و برخی دیگر نظیر قراسنقر، آقسنقر و مثقال کاربرد کمتری داشتند. یادآوری می‌شود که اغلب این اسامی در معنای ایهامی یادشده از فرهنگ‌هایی همچون جعفری، برهان قاطع، غیث‌اللغات، آنندراج، ولغتنامه دهخدا فوت شده‌است و مقاله حاضر زمینه‌ای است برای ثبت این معانی در فرهنگ‌هایی که در آینده نوشته خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

* این مقاله مستخرج است از: رساله دکتری یاسر دالوند، تحت عنوان: «دانشنامه تحلیل ایهام در دیوان خاقانی»، به راهنمایی سیروس شمیسا، مشاوره میرجلال‌الدین کزازی و داود اسپرهم.

۱- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.

۲- «ایهام تناسب از گونه دوم، آن است که دو واژه در بیت به کار برده شده باشد که هر کدام دو معنا داشته باشند، اما سخنور تنها یک معنا را از آن‌ها خواسته باشد. پس آن دو در دو معنای خواسته نشده با یکدیگر پیوند و همبستگی داشته باشند؛ نمونه را، همان سرور سخن‌سرایان و پارسای پارسایان در بیت زیر، پرده‌ساز و خرده‌سَنج، دو واژه تازیان و پارسایان را در معنای تازندگان و پرهیزگاران به کار برده است، لیک هر کدام از این دو را معنایی دیگر نیز هست: تازیان در معنای عربان است و پارسایان در معنای پارسایان یا ایرانیان. دو واژه، در این دو معنای دیگر که از دید گزارش بیت خواسته خواهد نیست، با هم ایهام تناسب از گونه دوم می‌سازد:

تازیان را غم احوال گرانباران نیست پارسایان! مددی تا خوش و آسان بروم»
(کزازی، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

۳- ابیاتی که اسامی نوعی غلامان با ایهام تناسب در آن‌ها به کار رفته‌است، با زیرخط مشخص شده‌اند (ذیل اسامی، خط کشیده شده‌است). دیگر ابیات شاهد شعری‌اند که برای تقویت معانی یادشده ذکر شده‌اند.

۴- در این بیت، «آق سنقر» با توجه به شروع دیوان خاقانی در معنای «باز سپید» دانسته شده است، لیکن از آنجا که آق سنقر از اسامی است که بر غلامان سپید می نهاده اند (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۸۹: ۶۲۱)، همانند «قرا سنقر» که از اسامی غلامان سیاه بوده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قرا سنقر)، به نظر می رسد که همین معنی آن مدنظر است. لذا معنی بیت چنین خواهد بود: روز همانند غلامی سپید است و شب همانند غلامی سیاه که ممدوح هر دو را زیر سلطه خود در آورده است (آن‌ها را به غلامی برگزیده است). مؤید این معنا ابیاتی دیگر از خاقانی است:

«شاه طغان چرخ بین، با دو غلام روز و شب
کاین قره سنقری کند، آن کند آق سنقری».

در این بیت، «روز و شب با تشبیه رسا به دو غلام مانده آمده اند که یکی سیاه است و قره سنقر نام دارد و دیگر، سپید و آق سنقر» (کزازی، ۱۳۸۹: ۶۲۱). مطابق این معنا، آق سنقر ایهام تناسب نخواهد داشت. وجه دیگر: «آق سنقر لقب پادشاهان ترک بوده است» (تبریزی، ۱۳۳۵، ج ۱: ۵۲) و قرا سنقر نیز از اسامی سرداران و حاکمان بوده، چنان که در فرهنگ‌ها این واژه را لقب سلطان سنجر (ر.ک؛ همان، ج ۳: ۱۵۲۲) و حاکم دمشق (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قرا سنقر) دانسته اند (نیز، ر.ک؛ استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۹۱). لذا معنای بیت مذکور این گونه خواهد بود: روز همانند آق سنقر، و شب همچون قرا سنقر (حاکمان ترک) توانا و قدرتمند است، لیکن ممدوح، هر دوی آن‌ها را (به رغم قدرت فراوانشان) به خادمی گرفته است. مؤید این معنا ابیاتی دیگر از خاقانی است:

«بر قراخان شب و آق سنقر روز، از شرف،
در طغانشاهیش طغرا دادی، احسنت، ای ملک!»
«گویی صصف آق سنقر، آوار
بر خیال قرا طغان برافکنند»
(خاقانی، ۱۳۸۷: ۶۵۲).

طبق این معنا، آق سنقر با بنده و مولا ایهام تناسب می سازد. پس چنان که ملاحظه شد، در بیت مذکور، برخلاف شروع دیوان خاقانی، معنای لغوی «آق سنقر» (= باز سپید) مدنظر نیست.

۵- این بیت در قصیده‌ای است که خاقانی آن را در مدح پدر خود سروده است.

۶- آغوش نیز از اسامی نوعی غلامان بوده است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آغوش).

- ۷- اسم خاص است، لیکن از آنجا که اسم غلام محمود غزنوی بوده، حائز اهمیت است.
- ۸- چنین است. ظ: سروشاقان (= رهبر غلامان و کنیزان).
- ۹- «برده» در پیوند با بندگی، ایتکین و ارسلان، «برده» را به ذهن متبادر می‌کند. لذا ایهام تبادر دارد.
- ۱۰- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده است.
- ۱۱- این معنی از لغت‌نامه‌ها فوت شده است.
- ۱۲- در اصل: قزوینی!
- ۱۳- چنین است. در بعضی متون «بلبان» ضبط شده است: «پس القاب دراز گفتن که وَهَم مماثلت بود نام بندگان بر خداوندان، چنان بُود که شاه را "بلبان" و "سنقر" گفتن» (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۲۶).
- ۱۴- این معنی از فرهنگ‌ها [مراد فرهنگ‌هایی که در فهرست منابع به آن‌ها اشاره گردیده،] فوت شده است. در لغت‌نامه دهخدا، «بهر روز» در بیت خاقانی به اشتباه در معنی «نیکبخت» ضبط شده است.
- ۱۵- این شاهد- که در فرهنگ اشارات ذکر شده است - نمی‌تواند شاهد دقیقی باشد؛ چرا که ظاهراً در این بیت «دلشاد» صفت گوه‌رملک است، نه اینکه یکی از کنیزان بوده است. چنان که «دلشاد» را فردی مستقل بدانیم، تعداد کنیزان یازده نفر خواهد بود که با گفته نظامی (ده نارپستان) سازگار نیست. لذا واوی که پیش از «دلشاد» در چاپ وحید دستگردی آمده است، زائد است و اصل مصرع باید اینگونه باشد: «ختن خاتون و گوه‌رملک دلشاد» (نیز، ر.ک؛ نظامی، ۱۳۸۵: ۱۷۵). همچنین، محتمل است که «پریزاد» صفت «سمن ترک» باشد. لذا «و» پیش از آن زائد است.
- ۱۶- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده است.
- ۱۷- این معنا از فرهنگ‌هایی که در منابع نام آن‌ها ذکر گردیده، فوت شده است.
- ۱۸- ریحان در معنای «نوعی از خط» با یاقوت (خطاط معروف، و نیز نوعی خط)، خط و سنبل (یادآور سنبل‌ی که گونه‌ای خط بوده است)، ایهام تناسب می‌سازد.
- ۱۹- از آنجا که گاهی نام غلامان و کنیزان را از اسامی ستارگان چون سهیل، زهره و... می‌گرفتند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۱۰۲۲)، در بیت خاقانی نیز هر یک از کلمات می‌تواند با غلام ایهام تناسب بسازد.
- ۲۰- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده است.

- ۲۱- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است. به استناد ابیات یادشده ضبط شد.
- ۲۲- «ماهرو» کنایه از «گل» است که یکی از شخصیت‌های داستان *فلک‌نازنامه* است. «سوسن» نیز نام غلام وی است.
- ۲۳- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۲۴- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۲۵- (ر.ک؛ یادداشت ۴).
- ۲۶- دکتر کزازی «سنقر» را در معنای لغوی (= باز شکاری) دانسته‌اند که درست نمی‌نماید (ر.ک؛ کزازی، ۱۳۶۸: ۴۸۰).
- ۲۷- در *لغت‌نامه دهخدا*، «ذیل کافور» بیت ابوالفرج و مولوی به‌عنوان ضرب‌المثل ذکر شده‌اند، لیکن تصریح نشده که «کافور» از اسامی نوعی غلامان بوده‌است.
- ۲۸- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۲۹- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۳۰- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۳۱- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۳۲- این معنی از فرهنگ‌ها فوت شده‌است.
- ۳۳- سنقر را در این بیت، استعاره از «دشمن ممدوح» (کزازی، ۱۳۸۹: ۶۰۶) و «کافران تُرک» (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۳۳۲) دانسته‌اند.
- ۳۴- یاقوت نام خطاطی معروف و نوعی خط نیز بوده است و در این معنا، با سنبل (نوعی خط) و خط ایهام تناسب می‌سازد.

منابع و مأخذ

- ابوالفرج رونی، ابن مسعود. (۱۳۰۴). *دیوان استاد ابوالفرج رونی*. تصحیح پروفیسور چایکین. مطبعه شوروی: ضمیمه سال ششم مجله ارمنان.
- ابونصر فراهی، بدرالدین محمد. (۱۴۰۲ق.). *نصاب‌الصبيان*. تهران: مجمع علمی اسلامی.
- ادیب‌الممالک فراهانی، میرزا صادق خان. (۱۳۱۲). *دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی قائم‌مقامی*. تصحیح و حواشی وحید دستگردی. تهران: ارمنان.
- استعلامی، محمد. (۱۳۸۷). *نقد و شرح قصاید خاقانی، بر اساس تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر*. چ ۱. تهران: زوار.

- اسدی طوسی، علی بن احمد. (۱۳۹۰). *نعت فرس*. مقدمه، تصحیح و تحشیه عباس اقبال آشتیانی. تهران: اساطیر.
- انوری، اوحدالدین. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. با مقدمه سعید نفیسی. به اهتمام پرویز بابایی. تهران: نگاه.
- برزگر خالقی، محمدرضا. (۱۳۸۷). *شرح دیوان خاقانی*. چ ۱. تهران: زوآر.
- بهرام پور عمران، احمدرضا. (۱۳۹۳). «ایهام‌های نویافته در شعر حافظ». *ادب پژوهی*. ش ۲۸. صص ۷۷-۱۱۰.
- بیهقی، ابوالفضل محمد. (۱۳۷۵). *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی اکبر قیاض. به اهتمام محمدجعفر یاحقی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. (۱۳۳۱). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. ۴ ج. تهران: زوآر.
- تسکین شیرازی، یعقوب بن مسعود. (۱۳۸۲). *فلک‌نازنامه*. به کوشش سیدعلی آل داود. چ ۱. تهران: توس.
- تویسرکانی، محمدمقیم. (۱۳۶۲). *فرهنگ جعفری*. تصحیح، تحشیه و تعلیق سعید حمیدیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جاوید، هاشم. (۱۳۷۷). *حافظ جاوید، شرح دشواری‌های ابیات و غزلیات دیوان حافظ*. چ ۲. تهران: فرزانه روز.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *دیوان حافظ*. تصحیح علامه محمد قزوینی و قاسم غنی. به اهتمام ع. جریزه‌دار. چ ۷. تهران: اساطیر.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۹۲). *شرح سوق*. چ ۲. تهران: قطره.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۷). *دیوان خاقانی*. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. چ ۲. تهران: مرکز.
- خاقانی، بدیل بن علی. (۱۳۸۶). *ختم‌الغرائب (تحفة العراقرین)*. تصحیح و تعلیقات یوسف عالی عباس آباد. چ ۱. تهران: سخن.
- خواجوی کرمانی، محمودبن علی. (۱۳۸۹). *دیوان غزلیات خواجوی کرمانی*. به کوشش حمید مظهري. تصحیح و مقابله سمیه عرب‌پور. چ ۶. کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
- خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم. (۱۳۸۵). *نوروزنامه*. تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی. چ ۲. تهران: اساطیر.

- دالوند، یاسر. (۱۳۹۴). *ایهام تناسب‌های پنهان در شعر حافظ*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. به راهنمایی سعید حمیدیان و مشاوره سیروس شمیسا. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*. زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- راستگو، محمد. (۱۳۷۹). *ایهام در شعر فارسی*. چ ۱. تهران: سروش.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. (۱۳۶۳). *نمایش‌اللغات*. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- رامی، حسن بن محمد. (۱۳۸۵). *حقایق‌الحدائق*. تصحیح محمد کاظم امام. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور. (۱۳۸۶). *فرهنگ رشیدی*. تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند. تهران: سیمای دانش.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۹). *گلستان سعدی*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. چ ۹. تهران: خوارزمی.
- سلمان ساوجی، سلمان بن محمد. (۱۳۸۹). *کلیات سلمان ساوجی*. مقدمه و تصحیح عباسعلی وفاپی. چ ۱. تهران: سخن.
- سیف فرغانی، محمد. (۱۳۶۴). *دیوان سیف فرغانی*. تصحیح و مقدمه ذبیح‌الله صفا. تهران: فردوس.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. چاپ نخست از ویرایش دوم. تهران: فردوس.
- _____ . (۱۳۸۱). *نگاهی تازه به بدیع*. چ ۱۴. تهران: فردوس.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۶۴). *شرح لغات و مشکلات دیوان انوری*. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفی کحال، ابوالعلا عبدالمؤمن. (۲۵۳۶). *فرهنگ مجموعه الفرس*. به اهتمام عزیزالله جوینی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عبید زاکانی، عبیدالله. (۱۳۹۱). *کلیات عبید زاکانی*. تصحیح، تحقیق و شرح پرویز اتابکی. چ ۵. تهران: زوآر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. (۱۳۸۶). الف. *اسرارنامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: سخن.

- _____ . (۱۳۸۶). ب. *منطق الطیر*. به اهتمام صادق گوهرین. چ ۲۴. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ . (۱۳۸۹). *دیوان عطار نیشابوری*. با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. چ ۱. تهران: صدای معاصر و اهورا.
- _____ . (۱۳۴۵). *دیوان عطار*. به اهتمام تقی تفضلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر. (۱۳۹۰). *قابوسنامه*. به اهتمام غلامحسین یوسفی. چ ۱۷. تهران: علمی و فرهنگی.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۸). *رساله قشیریہ*. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. با تصحیحات و استدرکات بدیع الزمان فروزانفر. چ ۱۰. تهران: علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۹). *گزارش دشواری های دیوان خاقانی*. چ ۶. تهران: مرکز. _____ . (۱۳۶۸). *رخسار صبح*. چ ۱. تهران: مرکز.
- _____ . (۱۳۸۱). *زیبایی شناسی سخن پارسی (بدیع)*. چ ۴. تهران: کتاب ماد.
- معدن کن، معصومه. (۱۳۷۸). *نگاهی به دنیای خاقانی*. ویراسته احمد سمیعی (گیلانی). چ ۳. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- منشی، محمدبن علی. (۲۵۳۶). *همایون نامه*. به اهتمام رکن الدین همایون فرخ. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۵). *مثنوی معنوی*. بر اساس نسخه نیکلسون. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۳. تهران: قطره.
- _____ . (۱۳۷۱). *مکتوبات مولانا جلال الدین رومی*. تصحیح توفیق. ه. سبحانی. چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ناصر بخارایی. (۱۳۵۳). *دیوان اشعار ناصر بخارایی*. به کوشش مهدی درخشان. تهران: سلسله انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. (۱۳۵۵). *صحاح الفرس*. به اهتمام عبدالعلی طاعتی. چ ۲. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۲). *خسرو و شیرین*. تصحیح حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۱۴. تهران: قطره.

..... (۱۳۸۵). *خمسه نظامی*. بر اساس چاپ مسکو - باکو. تهران:

نگاه.

یوسف اهل، جلال‌الدین. (۲۵۳۶). *فرائد عیاشی*. به کوشش حشمت مؤید. تهران: بنیاد فرهنگ.